

۷۸

آقا بزرگ علوی

۱۳۷۵-۱۲۸۲

او با هم نوشتیم در بسیاری از کشورهای دنیا آلمانی تدریس می کنند.» و اضافه کرد: «تاریخ ادبیات فارسی که بزرگ علوی نگاشته است هنوز هم بهترین تصویری است که کسی درباره ادبیات فارسی تا سال ۱۹۶۱ ارائه داده است.»

خانواده علوی از عزاداران تشکر کرد و من دستگاه صوتی ام را جمع کرده بودم که جلال سرفراز جلو آمد و به طور پیش بینی نشده ای در مورد مراسم سخن گفت. گفت می خواهد چند کلمه ای درباره ماجرای نماز و آنچه پیش آمده بود بگوید. گفت: «بزرگ علوی به اسلام احترام می گذاشت ولی خود او آدمی نبود که اهل این چیزها باشد. علوی در آخرین روز زندگیش گفته بود، مرا در قبرستانی دفن کنید که پدرم در آن جا دفن است، و این قبرستان، قبرستان مسلمانهاست. بنا بر این من تقاضا می کنم از دوستان، این توهم ایجاد نشود که علوی به شکل یک مسلمان، به این شکلی که مراسم انجام شد در این جا به خاک سپرده شده... جا یگاه علوی تو قلب ماست. جا یگاه علوی در کنار همه روشنفکرانی است که در جامعه ما علیه استبداد حاکم بر جامعه ایران می جنگند و مبارزه می کنند.»

کنجکاویم برانگیخته شد و از خواهر بزرگ آقای علوی سؤالاتی کردم. پرسیدم:

به آن جا رفته بودند در یک طرف سالن جای گرفتند. سخنرانان همه در پشت یک میکروفون دروغین که صدا را منتقل نمی کرد قرار گرفتند (میکروفون فقط برای ضبط صدا از جانب یکی از فیلمبرداران برپا شده بود). نه گلی در کار بود نه شمعی. از سقف سالن بادکنکهای رنگین و کاغذهای زرورقی و براق آویخته بودند. از همانها که به هنگام جشن تولد و شادی به درو دیوار می آویزند. از همه سو یک مرد و زن جوان که همدیگر را در آغوش گرفته بودند در قالب یک پوستر رنگین به عزاداران لبخند می زدند. تنها چیزی که یادآور مراسم عزاداری بود چند سینی حلوا بود که بر میزها چیده بودند. بر می گردیم به آغاز کار و با هم به سخنانی که بر سر مزار گفته شد گوش می دهیم.

«من خواهر بزرگ علوی، بزرگ آقا بانم، بزرگ علوی یک آزادخواه، یک مبارز سیاسی و یک وطن پرور بود، عاشق مردم ایران و من به وجود این برادر افتخار می کنم. آقا بزرگ در راه آزادی و عدالت از او جوانی قدم در راه سیاست گذاشت و آخرین دقیقه زندگیش را در راه آزادی و عدالت به گور برد.»

یکی از شاگردان بزرگ علوی که اکنون خودش استاد دانشگاه است نیز سخن گفت: «هنوز هم از روی کتاب آموزش آلمانی که من و

مراسم خاک سپاری نویسنده نامی ایران بزرگ علوی روز پنج شنبه ۲۷ فوریه، بسیار غم انگیز برگزار شد. دو یست نفر از اعضاء خانواده، شاگردان آلمانی، دوستان و آشنایان و هم حزبیهای او در گورستان مسلمانان واقع در کولومبیادام گرد هم آمدند.

بدرقه کنندگان جمع اضداد بودند. یک آخوند ترک (اهل ترکیه) که فارسی را بد حرف می زد شروع به سخن گفتن کرد. همه اش تأکید داشت «ما همه مسلمانیم» و گمان می کرد مشایعین را خوشحال می کند اگر بگوید و اصرار کند علوی را با دستهای خودش طبق آیین اسلامی شسته است و تأکید کند این کار بنا به وصیت آقا بزرگ علوی انجام شده است. پس آواز داد خانمها بروند عقب، آقا بان بیایند جلو و وقتی آقا بان جلو نیامدند فکر کرد صدایش رسا نیست و باز فریاد زد و باز فریاد زد. وقتی جزده بیست نفر همه میدان را خالی کردند، فکر کرد باید به این جمع ایرانی یادآوری کند که ما همه مسلمانیم. همه رو در هم کشیده بودند و با چشم و ابرو از دیگران جویای چگونگی احوال بودند. جمعی بر سر مزار سخن گفتند و بعد مشایعین را دعوت کردند تا با یک اتوبوس به سالتی بروند. سالن بزرگ بود و برای سیصد نفر جا داشت. صد و ده بیست نفری که

- یعنی این مدت که آلمان بودید، شما ایشان را ندیدید؟

- نه. من یکسالی است که در آلمان هستم، آقای علوی را نتوانستم ببینم.

- نظرتان درباره مراسم امروز چیه؟

- ببینید، بزرگ علوی یک شخصیت ادبی است، با یک پشتوانه سیاسی، که به هر حال سالهای جوانیش را در زندان بوده، جزو ۵۳ نفر بوده و فعالیتهای سیاسی کرده. ولی به هر حال حکومتها یک طوری می خواهند شخصیتهای ادبی فرهنگی را در گیر مسائل خودشان بکنند. من احساس کردم که نه تنها به صورت بزرگ علوی در این سالها رژیم چاقو کشید، بلکه امروز به جنازه اش هم چاقو کشید.

- چرا چاقو کشید؟

- برای این که شکل مراسم شکلی نبود که... من متوجه شدم که این وصیتش نبوده و خانواده اش هم نمی دانستند. فقط شنیدیم یک اتفاقاتی دارد می افتد.



روی جلد پر شماره ۴۷ در بزرگداشت علوی

- فکر می کنید این صحنه کمدی را کی ترتیب داده؟

- نمی دانم. برای من خیلی غیرمنتظره بود.

- شما با خانمشان صحبت کردید. خانمشان اطلاع داشت؟

- خانمشان هم اطلاع ندارند... من نمی دانم، چون دیشب وارد شدم و هنوز با خانمشان ملاقات خصوصی نکردیم.

سالن را ترک کردیم. بیرون گفت و گویی با آقای معروفی داشتم، در مورد شناختش از بزرگ علوی، خاطراتش و احساسش در مورد مراسم.

- شما آقای علوی را از کی می شناسید؟

- من آقای بزرگ علوی را از کودکی می شناسم. از سالهایی که خواندن را یاد گرفتم و رمان خواندن را شناختم کارهای بزرگ علوی را می خواندم. سالاریها، چشمپاش، دیودیو، چمدان و آن داستان زیبای رقص مرگ را. از نزدیک من یک بار ایشان را اوائل انقلاب دیدم در جلسه کانون نویسندگان و باردیگر در منزل یکی از نویسندگان. یک شب تعدادی از نویسندگان جمع بودند من هم دعوت بودم. آن جا با هم صحبت کردیم و آخرین دیدار ما هم در گورستان گذشت.

- خانم علوی، امروز در مراسم برادر شما آخوندی صحبت کرد و گفت که ایشان وصیت کرده اند که طبق آیین شیعه دفن شوند و مراسم نمازی هم برگزار کردند. شما می دانید که این وصیت درست است؟

- من... وقتی این وصیت را کرده من نبودم. اما همیشه می گفت که من رودر جایی که پدرم هست دفن بکنید و پدرش هم در این قبرستانه. بنا بر این چون پدرش در این قبرستانه می گفت مرا پهلوی پدرم در این قبرستان دفن کنید.

- شنیدم از قول خانمشان نقل کردند که چنین وصیتی نبوده، شما از خانمشان پرسیدید؟

- من از خانمشان نپرسیدم، ولی من فکر می کنم که خانمشان هم مثل من می دونند که من این وصیت را نشنیدم.

- آقای احمدی مثل این که شما از خانم بزرگ علوی شنیدید که این وصیت را نکرده اند؟

- بله خانمشان در حضور باقر مومنی و مسؤول انجمن فرهنگی دهخدا صحبت کردند. سؤال کردیم که چنین وصیتی کردند که به شکل اسلامی دفن شوند ایشان گفتند خیر. اما من تکمیل تر صحبت می کنم. دوازده ماه قبل از فوت آقا بزرگ علوی، خاطرات ایشان به مدت یازده ماه توسط فیلم و یوتیوب توسط من ضبط شده است؛ در ارتباط با طرح تاریخ شفاهی چپ ایران. این فیلمها وجود دارد. هم اکنون در حال پیاده شدن است و تا یک ماه دیگر به صورت کتاب منتشر خواهد شد. علوی در ۱۹ سالگی اعلام می کند که مرزبندی کرده است با مذهب و دیدگاه مذهبی از هر سو، بنا بر این او یک روشنفکر آنه نیست ولایتیک بوده. این فیلمها موجود است و اگر بخواهید صدای خود علوی را در اختیارتان می گذارم.

از خواهر بزرگ علوی می پرسم:

- شما که خواهرشان هستید، می دانید کی این آخوند را خبر کرده بود؟
- من اصلاً اطلاع ندارم، این یک صحنه کمدی بود.

دکتر مهدی یوسفی

دندانپزشک
DMD, MS

دارای فوق تخصص در رشته

دندانپزشکی سالمندان

از دانشگاه هاروارد

با بیش از ۲۰ سال سابقه

تدریس، تحقیق و درمان

بیماریهای عمومی دهان و دندان

تلفن: ۹۴۷۴ - ۷۸۵ (۲۰۲)

No.3 Washington Circle # G
Washington, D.C. 20037